



معرفی کتاب

# آینده آزادی اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی

فائزه حسنی

"راهبرون رفت" را نشان داده است.

کتاب "آینده آزادی" به ترجمه امیرحسین نوروزی و ویراستاری خشایار دیهیمی، توسط انتشارات "طرح نو" در سال ۱۳۸۴ منتشر شده است. فرید زکریا در این کتاب نگران است که کاربرد دموکراسی به عنوان تنها منبع مشروعیت سیاسی، از جهتی در دسترس دشمنان آن هم قرار می‌گیرد، چنانچه دیکتاتورها هم از آداب ظاهری دموکراسی استفاده می‌برند، زیرا یکی از ویژگی‌های دموکراسی این است که از یک شیوه حکومتی فراتر رفته و به سبک زندگی تبدیل شده است، به طوری که اکثریت طبقه متوسط جوامع را در بر گرفته و هویت کمی به خود گرفته است.

و شاید به این دلیل عوامل دیگری نظیر انقلاب تکنولوژی، روند فزاینده ثروت طبقه متوسط و سقوط ایدئولوژی‌ها و نظام‌های سامان‌دهنده جوامع و البته اوج‌گیری و تسلط امریکا باسیاست و فرهنگ عمیقاً دموکراتیک باعث شده است که تمام کشورها روندی را به نام دموکراتیزه کردن طی کنند و بر اثر آن موجی ایجاد شود که به افراد قدرت می‌بخشد و سلسله مراتب قدرت فرد می‌شکند. اما یکی از تضادهای این عصر دموکراتیک پدیده‌ای است به نام "دموکراتیزاسیون خشونت". فرید زکریا دموکراتیزاسیون خشونت را یکی از مولفه‌های اساسی و وحشتناک دنیای امروز می‌داند و برای آن چند ویژگی برمی‌شمرد:

- ۱- پیدایش گروه‌های کوچک که می‌توانند کارهای وحشتناکی انجام دهند و تروریسمی که جدی‌ترین ضربه را به اقتدار دولت‌ها زده است.
- ۲- بنگاه‌های اقتصادی خصوصی، دولت‌های محلی و سازمان‌های غیردولتی نیز اقتدار دولت‌ها را کاهش داده‌اند.
- ۳- مهاجرت‌های غیرقانونی
- ۴- گردش غیرقانونی مواد مخدر، پول و اسلحه.

زکریا از این موارد به عنوان ویژگی‌های عصر ترور یاد می‌کند که روند دموکراتیزاسیون اقتدار را به پیش می‌برند و با دولت مقتدر در کشمکش می‌باشند. گذشته از این موارد، دغدغه اصلی کتاب بر سر مسئله آزادی در فرایند دموکراتیزاسیون است. آزادی‌ای که جزء جدانشدنی دموکراسی



کتاب "آینده آزادی" با عنوان دوم "اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی" نوشته فرید زکریا. سردبیر بخش جهانی نیوزویک - که به گفته مترجم محترم کتاب، لیبرالی محافظه‌کار و جوان است و سخت پای بند سنت غرب و اندیشه‌های توکویل، آنچنان که لیبرالیسم را قله رفیع دموکراسی به حساب می‌آورد، هر چند که نگران ذبح آزادی در راه رسیدن به دموکراسی می‌باشد. این کتاب تجربه‌های دموکراسی را در اروپا، امریکا، امریکای لاتین، آسیای میانه، شرق آسیا، چین و روسیه می‌شکافد و کارکردها و مشکلات درونی و عدم موفقیت هر کدام را نشان می‌دهد.

نویسنده "ایمن ساختن دموکراسی برای جهان" را یک وظیفه در قرن بیست و یکم می‌داند که هدفش ایجاد موازنه میان "آزادی و دموکراسی" است. او روند دموکراتیزاسیون در امریکا را مدنظر قرار داده و در شرایط کنونی چالش‌های دموکراسی مدرن را در چند مورد خلاصه می‌کند. نبرد با تروریسم، سازگاری با جهانی شدن و تطبیق با یک جامعه سالخورده که مجبورند برای حفظ محتوای دموکراسی دست به کار تصمیم‌گیری‌های دموکراتیک کارآمد بشوند... و آن چیزی نیست جز پیمودن راه لیبرالیسم قانون‌سالار، بازسازی نهاد‌های سیاسی و انجمن‌های مدنی و مسئولیت‌پذیری حاکمانی که نه فقط واضح معیارهای قانونی، بلکه اخلاقی هم باشند. بدون این موارد، دموکراسی از درون تهی می‌شود و این یک فاجعه خواهد بود.

فرید زکریا با ذکر معایب و عدم موفقیت‌هایی که در هر منطقه از جهان در راستای روند دموکراسی وجود داشته، دموکراسی را تنها و "بهترین امید آخر" می‌داند و جمله جالبی را در آخر کتابش نقل می‌کند که: "هشتاد سال پیش ویلسون (رئیس‌جمهور امریکا در ۱۹۲۱-۱۹۱۳) با چالش ایمن ساختن جهان برای دموکراسی رو به رو بود در حالی که در قرن بیست و یکم وظیفه ما ایمن ساختن دموکراسی برای جهان است. علاوه بر پیشگفتار، کتاب مشتمل بر یک مقدمه و شش فصل می‌باشد و در آخرین بخش

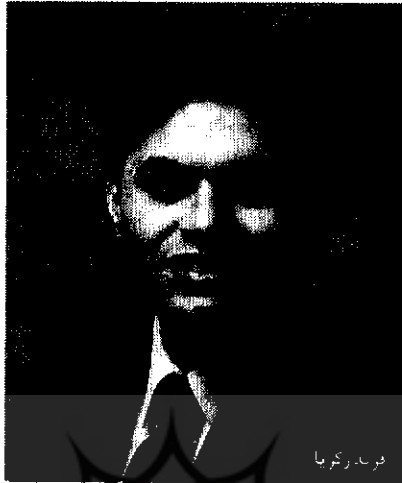
**یکی از ویژگی‌های دموکراسی این است که از یک شیوه حکومتی فراتر رفته و به سبک زندگی تبدیل شده است، به طوری که اکثریت طبقه متوسط جوامع را در بر گرفته و هویت کمی به خود گرفته است**

**ثروت طبقه متوسط و سقوط ایدئولوژی‌ها و نظام‌های سامان‌دهنده جوامع و البته اوج‌گیری و تسلط امریکا با سیاست و فرهنگ عمیقاً دموکراتیک باعث شده است که تمام کشورها روندی را به نام دموکراتیزه کردن طی کنند**

بود، در حال جدا شدن از آن است و نگرانی واقعی آنجا پدید می آید که اگر در یک انتخابات آزاد و عادلانه، عده ای نژادپرست یا فاشیست یا جدایی طلب یا اسلامی به قدرت رسیدند چه باید کرد؟ اگر روند دموکراتیزاسیون در یک جامعه به "دموکراسی غیر لیبرالی" رسید، چه باید کرد؟

...نگرانی بزرگ این است که گذشته از اندونزی و یوگسلاوی و حتی ایران، ریشه یابی عمیقی نیاز است، چالش عظیم ساختن دموکراسی در عراق به تضمین های نیرومندی نیاز دارد و تحولات نگران کننده ای وجود دارد که کشورهای تازه دموکراتیک در بسیاری از موارد به "دموکراسی های شرم آور" تبدیل شده اند. اما این نافی برگزاری انتخابات آزاد نیست، زیرا انتخابات شالوده دموکراسی و جزء جدانشدنی آن است. هر چند که به گفته هانتینگتون، دولت هایی که با این گونه انتخابات روی کار آیند، ممکن است ناکارآمد، فاسد، غیر مسئول، تحت تأثیر گروه های ذینفع و مانع دسترسی مردم به منافع عمومی باشند. در مقابل، انتخاب دیگر ما لیبرالیسم قانون سالار است که هم بر آزادی شخصی و هم بر دفاع از حقوق شخصی و مالکیت و آزادی های بیان و دین تأکید می ورزد. لیبرالیسم قانون سالاری نه تنها قدرت دولت را مهار کرد، که حاوی پیام های دیگری بود، از جمله تساوی در برابر قانون، وجود دادگاهها و محاکم مستقل از دولت، جدایی کلیسا و دولت و حقوق طبیعی انسان. قانون اساسی امریکا نمونه ای از لیبرالیسم قانون سالار است که مشکل بتوان آن را از دموکراسی جدا کرد و در یک جمله نماد الگوی غربی دولت نه همه پرسی عمومی، بلکه قاضی بی طرف است. تعجب فرید زکریا از این است که ایالت متحده در خارج از مرزهای خود از دموکراسی بی قید و شرط حمایت می کند، ولی در دیوان عالی کشور امریکا نه نفر ریاست مادام العمر دارند که غیر انتخابی هستند و مجلس سنا امریکا غیر انتخابی ترین مجالس دنیاست، هر ایالت دو نماینده به مجلس سنا می فرستد که نمی توان آن را معادل "یک فرد، یک رأی" دانست. هر چند در مجالس قانونگذاری ایالتی در سراسر امریکا آنچه قابل توجه است، نه قدرت حزب اکثریت، بلکه حمایت از حزب اقلیت و اغلب فقط یک قانونگذار است. در عین حال زکریا نگران روند امریکا هم هست! حرکت از لیبرالیسم به دموکراسی اکثریتی. به گفته توکویل "نهادهای واسطه" و احزاب که نقش گزینش گروه حکم نهایی را در فرایند انتخابات داشتند، تبدیل به طرف های خالی شده اند که باید با سلیقه لحظه ای

افکار عمومی پر شوند و نیروهایی که دموکراسی را "هدایت" می کردند، به سرعت در حال فرو پاشی اند. هر چند که کتاب، جدلی بر ضد دموکراسی نیست، اما در پی احیای موازنه میان دموکراسی و آزادی با هدف سیاست دموکراتیک لیبرالی است که جوهر آن یک نظم اجتماعی است که اندیشه واحدی بر آن حاکم نیست.



فردرکریا

فصل اول کتاب، تاریخچه آزادی انسان را بررسی کرده است که از یونان باستان و روم آغاز می شود. سقوط روم به مردمان آموخت که تنها نیت خوب حاکمان برای بقای حاکمیت کافی نیست، چون هر دو تغییر می کنند، بلکه جامعه نیازمند نهادهایی است که قدرتشان مستقل از دولت باشد و غرب این را در کلیسای کاتولیک یافت. کلیسا در بنای رفیع دولت رخنه افکند و کم کم آزادی های فردی سر بر آورد. یک عامل دیگر که مواد خام آزادی را فراهم کرد، کشمکش بین اشرافیت و سلطنت در تاریخ اروپا بود؛ آنچه که ما حاکمیت قانون می نامیم در بدهستان های قرون وسطایی ریشه دارد.

نبرد بین کاتولیک ها و پروتستان ها نیز پیامدهای تصادفی - اما انقلابی - برای آزادی داشت و جنبش اصلاح دینی با احکام لوثر آغاز شد، هر چند که برخی امروزه آیین لوثر را هم مانند کالوینیسم متعصبانه و مخرب می دانند و با عبارات امروزی به نوعی آن را بنیادگرایی خوانند. دموکراسی دستخوش دولت روشنفکر، با تفکیک قدرت منتسکیو اصلاح شد و سرمایه داری تحول و پویایی را در فلسفه حاکم بر عصر مدرن ایجاد کرد. از ویژگی های حاکمیت سرمایه داری، محافظت روشمند از حقوق مالکیت بود که موجب پیدایش طبقه های صاحب دارایی و سختکوش به عنوان بورژواها شد که مارکس آنها را طبقه لیبرالیزاسیون سیاسی در اروپا نامید. برخلاف کشورهای اروپایی که مسیری خونین را در راه رسیدن به دموکراسی طی کردند، امریکا از این مزیت برخوردار بود که مجبور به تحمل یک انقلاب دموکراتیک نبود.

در انتهای فصل اول کتاب، فرید زکریا نقش فرهنگ را برای رسیدن به دموکراسی مورد بررسی قرار می دهد. او معتقد است فرهنگ می تواند مانع یا یک محرک در راستای رسیدن به دموکراسی باشد، ضمن آن که بحران های اقتصادی، جنگ، رهبری سیاسی و عواملی از این دست فرهنگ را متحول می کنند. فصل دوم کتاب با عنوان راه پریچ و خم تضادهای دموکراسی و انتخابات را چون انتخاب هیتلر و یایسمارک بررسی کرده و بیان

**نگرانی بزرگ این است که گذشته از اندونزی و یوگسلاوی و حتی ایران، ریشه یابی عمیقی نیاز است، چالش عظیم ساختن دموکراسی در عراق به تضمین های نیرومندی نیاز دارد و تحولات نگران کننده ای وجود دارد که کشورهای تازه دموکراتیک در بسیاری از موارد به "دموکراسی های شرم آور" تبدیل شده اند**

**نگارنده عوامل به وجود آورنده دموکراسی لیبرالی را نخست در موفقیت اقتصادی و دوم اهمیت رهبری در مبارزه برای دموکراسی ذکر می کند**

**واقعیت این است که ثروت کشورهای نفتی موجب تحول سیاسی مثبت نمی شود. آنها از ذخایر نفتی و معدنی خود بهره برداری کردند تا مدرنیته را بخرند، دست آخر نتیجه این فرایند یک طبقه سوداگر بود که به جای آن که مستقل از دولت باشد، عمیقاً به آن وابسته است**

می‌کند که چگونه بیسمارک در مبارزات انتخاباتی از جاذبه ملی‌گرایی استفاده کرد و حتی نخبگان آلمان برای جلب آرای طبقه متوسط از سیاست تفرقه و تاکتیک‌های وحشت‌آفرین سود جستند، اما سرانجام کمونیسم و ملی‌گرایی و مذهب در برابر اقتصاد بازار آزاد، حقوق فردی و قانون‌سالاری کم‌رنگ و محو شد. فرانسه نیز راه پرپیچ و خمی را در راه رسیدن به دموکراسی پیمود.

در سیر انقلاب فرانسه اقداماتی مانند قتل و مصادره اموال مردم و بیگرد آنها به دلیل عقاید مذهبی‌شان به نام مردم صورت گرفت که فرید زکریا آن را نمونه‌ای از دموکراسی غیر لیبرال در تاریخ مدرن ذکر می‌کند. تهدید دموکراسی لیبرالی در اروپا از سوی فئودال‌ها و فاشیست‌ها تا سال ۱۹۴۵ ادامه داشت. از آن به بعد کمونیست‌ها تهدید اصلی بودند و ائتلاف غرب موفق به مهار آن گردید و صلحی با نظارت آمریکا تضمین شد که مارک لیل - محقق دانشگاه شیکاگو این فرایند را "انقلاب مخملین" توصیف می‌کند، به طوری که هیچ دولتی در اروپای غربی با چالش مشروعیت که همه دولت‌های لیبرالی در دهه ۱۹۲۰ با آن روبرو بودند مواجه نیست.

نگارنده عوامل به وجود آورنده دموکراسی لیبرالی را نخست در موفقیت اقتصادی و دوم اهمیت رهبری در مبارزه برای دموکراسی ذکر می‌کند و می‌نویسد اگر کشوری با تولید سرانه ناخالص سه هزار تا شش هزار دلار برای گذار به دموکراسی تلاش کند موفق خواهد شد.

او در پاسخ به این‌که چه چیزی باعث دوام دموکراسی می‌شود می‌نویسد: تاریخ پاسخ واحدی به آن داده است، ثروت؛ ولی ثروت هم همراه با مشروعیت نبود، زیرا پول به خودی خود آزادی به بار نمی‌آورد، پولی آزادی به بار می‌آورد که حاصل کار و تلاش باشد... واقعیت این است که ثروت کشورهای نفتی موجب تحول سیاسی مثبت نمی‌شود. آنها از ذخایر نفتی و معدنی خود بهره‌برداری کردند تا مدرنیته را بخرند، دست آخر نتیجه این فرایند یک طبقه سوداگر بود که به جای آن‌که مستقل از دولت باشد، عمیقاً به آن وابسته است. ثروت طبیعی هم، مدرنیزاسیون سیاسی و هم رشد اقتصادی را به تأخیر می‌اندازد. پول بی‌زحمت به این معناست که دولت نیازی به گرفتن مالیات از شهروندان ندارد. وقتی دولتی از مردم مالیات می‌گیرد باید در ازای آن مزایایی را فراهم آورد؛ مانند ارائه خدمات، پاسخگویی و مدیریت خوب و انتخابات آزاد. این دادوستد دو سویه در دنیای مدرن به دولت‌ها مشروعیت بخشید، اگر منشأ درآمد دولت، جامعه نباشد، دیگر دولت نیست بلکه یک دربار است.

نویسنده روند دموکراتیزاسیون را اگر بنا بر ناپذیر می‌داند که همچون موج در جریان است و الگوی چین را برای این بخش از کتاب آورده است و این‌که چرا لیبرالیزاسیون اقتصادی در این کشور به تحول سیاسی نمی‌انجامد؟ شاید یک دلیل آن حضور کم‌رنگ کمونیست‌ها در حاکمیت آن است، اما

چین کشوری است ثروتمند با یک اقتصاد بازار که با اقتصاد جهانی ادغام شده است، هر چند سیری کند را طی می‌کند، اما تحولی شگرف و تکان‌دهنده را انتظار خواهد کشید و دست آخر توصیه نگارنده به چین این است که نباید دگراندیشی را سرکوب کند یا از سرعت اصلاحات سیاسی بکاهد، بلکه برعکس اصلاحات حقوقی، اجتماعی و سیاسی این امکان را برای رهبران فراهم می‌کند تا بر شرایط بی‌ثبات داخلی فائق آیند.

از چین که بگذریم، روسیه نیز از مهم‌ترین کشورهای است که دموکراسی لیبرالی در آن حاکم نیست، مشکل روسیه اقتصادی نیست، بلکه در این است که پلنسمین یک حزب سیاسی تأسیس نکرد. او با این کار می‌توانست تمام اصلاح‌طلبان روسی را متحد کند که تضمین‌کننده دموکراسی بود. به گفته یک تاریخ‌نگار آمریکایی: "آمریکا بدون دموکراسی، دموکراسی بدون سیاست و سیاست بدون احزاب سیاسی وجود ندارد." پلنسمین یک رئیس مقتدر بوده که پوتین او را تقویت کرد.

بخش دیگری از کتاب به بررسی جهان اسلام اختصاص یافته است. در این بخش زکریا به جملهای از بن لادن اشاره می‌کند که در مورد حکومت‌های عرب گفته است: "مشکل حکومت‌های عرب این است که به اندازه کافی اسلامی نیستند." به اعتقاد برخی از متفکران عرب نیز ساختار اجتماعی اعراب عمیقاً اقتدارگرایانه است. از دیدگاه فرید زکریا حتی جمال عبدالناصر

رهبری کاریز ما اما دیکتاتور بود که هم ترس و هم عشق را در ملتش برانگیخت. ناصر روند مدرنیزاسیون را با اتحاد اعراب - سوسیالیسم - خودمختاری طی می‌کرد و جهان عرب در آن زمان به تقلید از ناصر و با سرعت مشابهی این روند را طی کرد. وقتی نوبت به کشورهای اسلامی می‌رسد از دید فرید زکریا: زادگاه ترور جاهایی بوده که طی بیست سال گذشته بیشترین میزان ثروت به آنها سرازیر شده است. به طوری که پیام بیشتر سمینارها پس از ۱۱ سپتامبر این بوده که ما نه تنها باید با تروریسم بلکه با ریشه‌های آن هم مبارزه کنیم، هرچند که نابرابری ممکن است یک علت شکل‌گیری تروریسم باشد، اما یکی از بحران‌های کشورهای عرب مشکل ثروت است نه فقر. یکی از تأثیرهای سوء درآمد‌های مبتنی بر منابع طبیعی این است که دولت را آن قدر قدرتمند و ثروتمند می‌کند که سرکوبگر شود. همچون عمان و عربستان سعودی که دولت همواره پول کافی برای ارتش و پلیس دارد. همبرگرهای مک‌دونالد و وارد کردن ساعت‌های رولکس و لیموزین‌های کادیلاک و کالاهای غربی برای آنها آسان است، اما وارد کردن محتوای داخلی جامعه مدرن مشکل است و نسخه‌ای است قلابی از مدرنیزاسیون. نویسنده یکی دیگر از عوامل کندکننده روند مدرنیزاسیون در خاورمیانه را از دست دادن هویت و احساس غرور ملی می‌داند.

یکی دیگر از بخش‌های کتاب به قدرت

**وقتی دولتی از مردم مالیات می‌گیرد باید در ازای آن مزایایی را فراهم آورد؛ مانند ارائه خدمات، پاسخگویی و مدیریت خوب و انتخابات آزاد. این دادوستد دو سویه در دنیای مدرن به دولت‌ها مشروعیت بخشید، اگر منشأ درآمد دولت، جامعه نباشد، دیگر دولت نیست بلکه یک دربار است**

**آنچه روزی رگه‌های افراطی کوچکی از اسلام بود و به بخش‌هایی از خاورمیانه محدود می‌شد، حالا در روند جهانی شدن اسلام رادیکال در گوشه و کنار جهان ریشه دوانده است**

**راه دموکراسی و اصلاحات در خاورمیانه بر عهده ملت‌های منطقه می‌باشد. آنها باید رهبران مذهبی خود را مهار کرده و مجبورشان کنند تا از بازی کردن با افراطی‌گری دست بردارند و بپذیرند که ایالات متحده قدرت غالب خاورمیانه است**

سیاسی پیدا کردن دین اسلام در منطقه خاورمیانه است. بنیادگرایان مردم را که به تماشاچی تقلیل یافته بودند به مشارکت می خوانند و دین یک منبع مشروعیت به حساب می آید. وی اشاره می کند که اگر تنها یک علت برای ظهور بنیادگرایان اسلامی وجود داشته باشد، ناکامی مطلق نهادهای سیاسی در جهان عرب است، اما تضاد عجیبی در این میان وجود دارد و آن این که مسلمانان میانه رو تمایلی ندارند که از افراطی گری بنیادگرایان انتقاد کنند؛ زیرا آنگاه حتی نخبگان جامعه تهدید می شوند که علیه روحانیون آزادمنش حرف بزنند و در این راستا به مولانا مودودی پاکستانی و سید قطب اشاره می کند که آنها عملاً کسانی را که اسلامشان با اسلام آنها یکی نیست، تکفیر می کنند و یا حاکمانی همچون ضیاء الحق که برای سرکوب دگراندیشان و احزاب مخالف باکمک مالی و اجرایی سعودی ها و اتحاد با بنیادگراها دست زد، این موضوع تا جایی پیش می رود که آنچه روزی رگه های افراطی کوچکی از اسلام بود و به بخش هایی از خاورمیانه محدود می شد، حالا در روند جهانی شدن اسلام رادیکال در گوشه و کنار جهان ریشه دوانده است.

فرید زکریا در رابطه با روند اصلاح دینی - اسلامی، اشاره می کند که: هر چند بعد از پیامبر (ص) قدرت دنیوی بر قدرت روحانی غالب بوده اما جدایی آن دو هیچ گاه مطرح نبود و حاکمان و مخالفان هر دو دین را در جهت اهداف خود دستکاری کردند. وی ایران را به عنوان یک استثنا که روحانیت در آن دارای یک سازمان است بررسی می کند و از یکی از محققان نقل قول کرده و می نویسد: "ظاهراً [آیت الله] خمینی در دوران حکومتش موجب نوعی "مسیحی شدن" نهادهای اسلامی ایران شده است... و بنابراین "انقلاب اسلامی" در مفهومی کاملاً متفاوت از آنچه معمولاً از اشاره به میراث [آیت الله] خمینی مستفاد می شود برپا شد... شاید مسلمانان که دچار یک بیماری مسیحی شده اند، به یک درمان مسیحی هم روی بیاورند، یعنی جدایی دین و دولت" (صفحه ۱۷۴-۱۷۵)

فرید زکریا در مورد ایران می گوید، الگوی ایران بسیاری را به این فکر انداخته که شاید اسلام گرایان باید در دیگر کشورهای خاورمیانه سر کار آیند تا بی اعتبار شوند. بر اساس این استدلال یعنی روحانیون به قدرت برسند تا سبب شورش شوند و ولی دموکراسی در نهایت حاصل شود، ولی بلافاصله متذکر می شود که اشتباه این استدلال در این است که تجربه منحصر به فرد ایران شیعی را به سراسر دنیای اسلام سنی تعمیم می دهد و به این ترتیب دست رد به سینه اصلاح دینی می زند و راه اصلاحات سیاسی - اقتصادی را پیشنهاد می کند؛ همان طور که کلیسا مجبور شد خود را با مدرنیزاسیون تطبیق دهد، اما عامل اصلی سازگاری کلیسا با مدرنیته این نبود که تفسیرهای لیبرالی از

تئولوژی را پذیرفت.

راه دموکراسی و اصلاحات در خاورمیانه برعهده ملت های منطقه می باشد. آنها باید رهبران مذهبی خود را مهار کرده و مجبورشان کنند تا از بازی کردن با افراطی گری دست بردارند و بپذیرند که ایالات متحده قدرت غالب خاورمیانه است و در این رابطه پیوندهای حیاتی آن با خاورمیانه از طریق نفت، رابطه منحصر به فرد آمریکا و اسرائیل و سرپرستی مذاکرات اسرائیلی ها و فلسطینی ها، توسط آمریکا قابل اهمیت است.

فصل آخر کتاب به جمع بندی بخش های پیشین کتاب می پردازد و در پی یافتن راه برون رفت از چالش های دموکراسی است و در این راستا "دموکراسی وکالتی" را مطرح می کند و مشخصه های اصلی این نوع دموکراسی را چنین برمی شمارد: ۱- با قدرت از پس تروریسم برآیند. ۲- در عین حال آن قدر باز و دموکراتیک باشد که باعث مخالفتی سیاسی نشود که به تدریج به افراطی گری تبدیل شود؛ به عبارتی آنها باید بتوانند تروریست ها را بکشند بدون آن که تروریسم به وجود آورند، اما با تمام این تمهیدات مشکل مشروعیت نظام های دموکراسی باقی است. اعتراض های خیابانی در برابر اتحادیه اروپا و سازمان هایی مانند سازمان تجارت جهانی (WTO) از این دست نارضایتی هاست، البته نباید از نظر دور داشت که وکالت دادن در کشورهای در حال توسعه با مخاطره روبه روست زیرا دولت های باید در سیاست هایشان تعهد و انضباط کامل نشان دهند وگرنه توده ها به سرعت اعتمادشان را به آنها از دست می دهند و این سوال هنوز باقی است که آیا دموکراسی به

رشد اقتصادی کشورهای فقیر کمک می کند؟ نمونه هند این سوال را جدی تر می کند، اما به هر حال دموکراسی محاسن اقتصادی چشمگیری دارد که اگر به بهترین نتایج نرسد اما معمولاً مانع بدترین ها می شود.

یک راه حل می تواند نوعی وکالت دادن باشد، بانک های مرکزی قدرتمندتر باشند، قضات هم جایگاه مستقل داشته باشند، تصمیم گیری ها در حوزه اقتصاد به دور از سیاست روزمره باشد که اگر یک بحران سیاسی موجب سقوط دولت شد، منجر به فروپاشی یا اصلاحات اقتصادی نشود و در آخر این که نه تنها نظارت از طریق نمایندگان انتخابی مردم بر نهادها تقویت شود که قدرت نهادها در دست خودشان باشد. بدون حل چالش های درونی دموکراسی، محتوای آن از دست رفته و دموکراسی از درون تهی می شود که نه فقط بی کفایت، که خطر بالقوه ای خواهد بود و تباهن شدن زندگی عادی را به دنبال خواهد داشت. این چالش ها عبارتند از: نبرد با تروریسم، سازگاری با جهانی شدن، مسئولیت پذیری حاکمان، وضع معیارهای قانونی، اخلاقی، لیبرال و در یک کلام "لیبرالیسم قانون سالار".

**وکالت دادن در کشورهای در حال توسعه با مخاطره روبه روست زیرا دولت های باید در سیاست هایشان تعهد و انضباط کامل نشان دهند وگرنه توده ها به سرعت اعتمادشان را به آنها از دست می دهند**

**یک راه حل می تواند نوعی وکالت دادن باشد، بانک های مرکزی قدرتمندتر باشند، قضات هم جایگاه مستقل داشته باشند، تصمیم گیری ها در حوزه اقتصاد به دور از سیاست روزمره باشد که اگر یک بحران سیاسی موجب سقوط دولت شد، منجر به فروپاشی یا اصلاحات اقتصادی نشود و در آخر این که نه تنها نظارت از طریق نمایندگان انتخابی مردم بر نهادها تقویت شود که قدرت نهادها در دست خودشان باشد**

فرید زکریا و همکاران ۱۳۸۵